

واکاوی علل حاکمیت مذهب مالکی در اندلس

موسی‌الرضا بخشی استاد^۱

(دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۱۰/۱۳، پذیرش نهایی: ۱۴۰۱/۰۴/۲۹)

چکیده

از نظر تاریخی، گرایش غالب به یکی از مذاهب فقهی در بخش‌های خاصی از سرزمین‌های اسلامی، همواره موضوعی در خور توجه و به مطالعه نیازمند است. اندکی پس از استقرار حکومت امویان در اندلس، مذهب مالکی، مذهب رسمی مسلمانان این سرزمین و جایگزین مذهب اوزاعی شد. این در حالی است که مذهب غالب در شرق جهان اسلام، مذهب حنفی و خاستگاه فقه مالکی نیز مدینه بود. این پژوهش درصدد است، زمینه‌ها و دلایل گرایش حکومت و مردم اندلس به مذهب مالکی و عوامل پایداری فقه مالکی را در دوره حکومت امویان اندلس با روش تحلیلی و با استناد به منابع تاریخی واکاوی کند. یافته‌های پژوهش نشان داد، رحنه‌های فقیهان اندلس به کانون‌های مذهب مالکی، در گروه مردم اندلس به مذهب مالکی نقش مهمی ایفا کرده و پشتیبانی حکومت اندلس از مذهب مالکی به نهادینه‌شدن آن نیز سرعت بخشیده است. همچنین، بساطت فکری بیشتر مسلمانان اندلس، با نگرش و آموزه‌های مذهب مالکی سازگاری بیشتری داشت؛ از این رو در زمینه‌سازی حاکمیت مذهب مالکی مؤثر بود.

واژگان کلیدی: اندلس، امویان اندلس، رحنه، مذهب مالکی.

مقدمه

بعد از افول حکومت امویان در شرق، فردی از تبار بنی امیه به نام عبدالرحمان بن معاویه (حک: ۱۷۲-۱۳۸ق) توانست حکومتی در اندلس تازه فتح شده تأسیس کند که تا سال ۴۲۲ق دوام داشت؛ از این رو، ارتباط این منطقه از جهان اسلام از نظر اداری و سیاسی با خلافت عباسی قطع شد و هر دو حکومت به چشم دشمن به یکدیگر نگریستند؛ از سویی دیگر، از قرن دوم هجری، با پدید آمدن مذاهب مختلف فقهی در شرق، جهان اسلام شاهد رشد و توسعه تفکر دینی شد؛ به گونه‌ای که در قرن دوم و سوم هجری مذاهب فقهی در حال تثبیت و تکمیل بودند. هم‌زمان با مکتب فقهی ابوحنیفه (د. ۱۵۰ق)، فقه مالکی نیز به دست مالک بن انس (۱۷۹-۹۳ق) در مدینه شکل گرفت و ساختار فقهی آن بر بنیاد قرآن و سنت و با تألیف کتاب الموطأ شکوفا شد. در اندلس نیز پس از مذهب اوزاعی، زمینه برای گسترش مذهب مالکی فراهم آمد و اندک‌اندک در این سرزمین پابرجا ماند.

سیر تاریخی تأسیس و رشد مذاهب فقهی از مباحث شایان توجه در گستره فرهنگ و اندیشه اسلامی است. این پژوهش در تلاش است تا عوامل و عناصر اثرگذار گسترش و حاکمیت مذهب مالکی را در اندلس واکاوی کند و به این پرسش پاسخ دهد که با توجه به اینکه خاستگاه فقه مالکی در مدینه بود، چگونه این مذهب توانست در اندلس نشر یابد و در قرن سوم هجری در این سرزمین نهادینه شود و مذهب اکثریت مسلمانان را تشکیل دهد، در حالی که پیروان مذاهب دیگر در تنگنا و محدودیت قرار گرفتند؟

با بررسی مطالعات و پژوهش‌هایی که درباره اندلس صورت گرفته است، روشن شد که با وجود اهمیت، این موضوع مورد توجه پژوهشگران داخلی قرار نگرفته و تاکنون پژوهشی درخور و مستقل در این زمینه صورت نپذیرفته است. محمدعلی چلونگر در مقاله «جایگاه تشیع در اندلس در مقایسه با مذاهب دیگر» که در شماره ۲۹ مجله پژوهش‌های تاریخی در سال ۱۳۹۵ به چاپ رسیده است، به علل گسترش نیافتن مذهب تشیع در اندلس پرداخته است که در آن به اجمال به مذهب مالکی در اندلس و شرایط سیاسی و اجتماعی، که به استقرار مذهب مالکی در اندلس منجر شده، اشاره کرده است. زینب علیزاده جورکویه در مقاله «نقش فقهای مالکی و مولدون در شورش ربض در اندلس بر اساس نظریه تحول انقلابی چالمرز جانسون» که در شماره ۹۶ مجله تاریخ و فرهنگ، در بهار و تابستان ۱۳۹۵ منتشر شده، هرچند جایگاه فقیهان مالکی در جامعه

اندلس و نقش آنان را در قیام مردم قرطبه علیه امیر اموی مطالعه کرده است که در آن به فقیهان برجسته مالکی اشاره شده، به موضوع علل گسترش مذهب مالکی در اندلس، که این پژوهش متکفل پاسخ به آن است، توجه نشده است. اما در پژوهش‌های جهان عرب، موضوع مذهب مالکی در اندلس بیشتر مورد توجه قرار گرفته است. عبدالقادر ربوح در مقاله «المذهب المالکی بالاندلس من الظهور الی عصر التمسکین و السیادة»، که در شماره ۱۹ مجله المعارف للبحوث و الدراسات التاريخیه در ۲۰۱۵ در الجزایر به چاپ رسیده است، به بررسی سیر تاریخی مذهب مالکی در اندلس در چهار مرحله تا قرن هفتم هجری پرداخته و در هر مرحله، مشاهیر طبقات فقه‌های مالکی در اندلس و تألیفات برجسته آنان را ذکر و در پایان نیز علل افول مذهب مالکی در قرن ششم و هفتم هجری را بیان کرده است. خدیجه بورمله نیز در مقاله «انتشار المذهب المالکی بالاندلس علی عهد الإمارة الأمویة»، که در شماره ۱۴ و ۱۵ مجله عصور الجدیده در ۲۰۱۴ در مصر به چاپ رسیده است، مذهب مالکی را در دوره امارت امویان اندلس تا سال ۳۱۶ هجری، در سه مرحله بررسی کرده است که در آن به نقش فقه‌های مالکی و مدرسه مالکی مغرب در گسترش این مذهب در اندلس تأکید دارد.

مذهب اوزاعی در اندلس

بیشتر مسلمانان اندلس در ابتدا مذهب اوزاعی داشتند و پیرو عبدالرحمان عمرو اوزاعی (۸۸-۱۵۷ق) بودند (البتنونی، ۵۰). عبدالرحمان اوزاعی در عصر خود در مقام پیشوای فقهی و از متقدمان أصحاب حدیث در محیط شام جای گشود و مذهب او پیروانی یافت. مذهب اوزاعی در تاریخ حیات خود، به دو منطقه شام و اندلس محدود بود و هیچ‌گاه در بیرون از این دو منطقه رونقی جدی نیافت. درباره انتشار مذهب اوزاعی در شام، باید گفت که پس از شکل‌گیری، بی‌درنگ مذهب غالب در این ولایت شد؛ از همین‌رو، در بررسی تاریخی نباید آغاز و انگیزه‌ای برای گسترش آن در شام در نظر گرفت، بلکه در واقع مذهب اوزاعی، صورتی سامان‌یافته از فقه بومی شام بود. هنگام فتح اندلس، با ورود تعدادی از فقیهان و قاضیان شام در قالب سپاهیان اسلام به این سرزمین، این مذهب نیز در اندلس پا گرفت و بر حیات دینی این ولایت اثر گذاشت و مرجع نخست مسائل قضایی و قانون‌گذاری جامعه اندلس شد. از جمله این فقیهان می‌توان مصعب بن عمران الحمدانی، معاویه بن صالح حضرمی، صعصعه بن سلام دمشقی و ... را نام برد که با

حضور آنان، مذهب اوزاعی در اندلس رواج یافت (امین، ۲۹/۳). مورخان، صعصعه بن سلام دمشقی، شاگرد امام اوزاعی را اولین کسی می‌دانند که این مذهب را به اندلس وارد کرد (ابن فرضی، ۳۵۴/۱، ضبّی، ۴۱۸/۲). علاوه بر این، مذهب اوزاعی به قوانین جنگ و احکام جهاد توجه بسیار داشت که از این منظر، با دوره اول حکومت مسلمانان در اندلس که بر پایه جنگ استوار بود، سنخیت بیشتری نشان می‌داد؛ به گونه‌ای که حیات مسلمانان به جهاد علیه مسیحیان در شمال اندلس و مناطق دیگر وابسته بود (کعوان، ۵۳). از سوی دیگر، طبیعی بود که امرای بنی امیه مذهبی که در سرزمین بومی خود به آن پایبند بودند، به اندلس وارد کنند. مذهب اوزاعی در اندلس تا اوایل دوره هشام اول (حک: ۱۷۲-۱۸۰)، معاصر مالک بن انس، مذهب غالب مسلمانان بود؛ اما اندک‌اندک از این دوره جای خود را به مذهب مالکی داد.

اهتمام نداشتن اصحاب و عالمان اوزاعی به نشر و تثبیت مذهب اوزاعی در اندلس، یکی از عواملی بود که به افول این مذهب در آن سرزمین انجامید؛ برای نمونه مصعب بن عمران، قاضی قرطبه، ابتدا بر مذهب اوزاعی بود، اما با سفری که به حجاز داشت، تحت تأثیر مذهب مالکی قرار گرفت و تغییر مذهب داد (النباهی، ۴۵). نمونه دیگر، عبدالملک زونان (د. ۲۳۲ ق.) است که او نیز بر مذهب اوزاعی بود و بر آن اساس فتوا می‌داد؛ اما تحت تأثیر رحلهایی که به مصر و حجاز داشت، به مذهب مالکی گروید (ابن حیان قرطبی، ۲۱۷، ابن فرضی، ۴۵۹/۱).

بعضی از نویسندگان معتقدند که اختلاف بین هشام و برادرش سلیمان، فرزند ارشد عبدالرحمان داخل و طرفداران شامی او که به شورش و طرد سلیمان و یارانش انجامید (عنان، ۲۴۱/۱)، سبب آن بوده است که هشام به اندیشه ترک مذهب اهل شام، یعنی اوزاعی فرو رود و در جست‌وجوی مذهبی دیگر برآید که در نتیجه، آن را در مذهب مالکی یافت، سپس به‌رعیات این مذهب و پیروان آن پرداخت (بیضون، ۲۱۲)؛ اما در منابع تاریخی شواهد کافی برای تأیید این نظر در دست نیست و گرایش هشام به مذهب مالکی را باید در سطح کلان‌تر واکاوی کرد.

مذهب مالکی در اندلس

مذهب مالک بر بنیاد قرآن و سنت، در مدینه شکل گرفت. این مذهب سپس به مصر و از آنجا به آفریقای شمالی و اندلس راه یافت. مذهب مالک به‌شدت و تعهد در بررسی

صحت احادیث نبوی شهرت دارد و عموماً به نصوص قرآن و حدیث و عمل اهل مدینه مقید است و تا حد ممکن از به‌کارگیری رأی و قیاس دوری می‌کند (نعنی، ۱۶۰) و از این حیث، با مذهب حنفی که هم‌زمان با اندلس در شرق رایج بود، فاصله داشت. ابن خلدون درباره‌ی رویکرد مالکیان و حنفیان به رأی و قیاس می‌نویسد: «قیاس نزد حنفیان برای بسیاری از فروع مذهبشان یکی از اصول به‌شمار می‌رود؛ به همین سبب این فرقه صاحب‌نظر و اهل بحث و تحقیق هستند، ولی مالکیان بیشتر به خبر اعتماد دارند و اهل نظر نیستند» (۹۳۰/۲).

براساس گزارش‌های تاریخی، زیاد بن عبدالرحمان اللخمی معروف به شبطون (د. ۲۰۳ق)، نخستین کسی است که کتاب *الموطأ* مالک را به‌طور کامل و متقن به اندلس آورد و در نشر مذهب مالکی در اندلس، به‌ویژه در قرطبه نقش مهمی ایفا کرد (ابن قوطیه، ۶۴). او در دوره‌ی عبدالرحمان اول، معروف به عبدالرحمان داخل (حک: ۱۷۲-۱۳۸ق) به مشرق رفت و از امام مالک و أصحاب او علم آموخت و در دوره‌ی هشام بن عبدالرحمان (حک: ۱۸۰-۱۷۲ق) به اندلس بازگشت، در حالی که حامل فقه مالکی بود و در جامع قرطبه حلقه‌ی درس تشکیل می‌داد و به تعلیم شاگردان می‌پرداخت (ابن فرضی، ۲۷۹/۱). از مهم‌ترین شاگردان شبطون، یحیی بن یحیی لیثی اهل قرطبه است که موطأ مالک را از او آموخت و به تشویق او اولین رحله‌ی خود را در ۲۸سالگی به حجاز انجام داد و خود از محضر مالک درس آموخت (همان، ۸۹۸/۲) و پس از بازگشت به اندلس، سعی وافری در ترویج مذهب مالکی از خود نشان داد؛ به‌گونه‌ای که به گفته نویسنده *وفیات الاعیان* «نشر مذهب مالکی را در اندلس تمام کرد» (ابن خلکان، ۱۴۴/۴). درواقع، زیاد بن عبدالرحمان از پیشگامان ورود مذهب مالکی و به‌تعبیری، بنیانگذار آن در اندلس و یحیی بن یحیی لیثی از تثبیت‌کنندگان آن به‌شمار می‌رود. پس از یحیی لیثی، شاگردانش در فراگیری مذهب مالکی در اندلس تأثیر مهمی داشتند. براساس گزارش‌های منابع تاریخی، مهم‌ترین عوامل گسترش و حاکمیت مذهب مالکی در اندلس را می‌توان در موارد زیر مطالعه کرد:

۱. رحله‌ی عالمان اندلس به مدارس مالکی

فقیهان اندلس که از درون ساختار اجتماعی جامعه‌ی اموی اندلس ظهور کردند و به‌مذهب مالکی گرایش یافتند، در فراگیری و تثبیت مذهب مالکی در اندلس نقش مهمی

داشتند. ارتباط فقیهان اندلس با مدارس مالکی سایر مناطق، در بالندگی این مذهب در اندلس سهم مهمی داشت. بر اساس آنچه در کتاب‌های شرح احوال عالمان این دوره آمده است، فقیهان نسل اول مالکی این سرزمین، اولین گام استوار را برای گسترش مذهب مالکی در اندلس برداشتند که به مشرق جهان اسلام رهسپار شدند. در این دوره رحله‌های فراوانی از اندلس به سوی مراکز علمی مشاهده می‌کنیم.

رحله از روش‌های شناخته‌شده در تمدن اسلامی است که به‌ویژه در سطح تحصیلات عالی در تربیت اسلامی امری ممتاز به‌شمار می‌آید و طی آن، طلبه از دیار خود به سرزمین دیگری سفر می‌کند تا علم را به‌صورت مستقیم از استادان بزرگ و منابع اصلی آن به‌دست آورد و با آرای علمی عالمان آشنا شود. رحله‌ها نقش مهمی در انتقال علوم و نوشته‌های عالمان اسلامی به‌نقاط مختلف جهان اسلامی داشت. با تأسیس حکومت اموی اندلس و باوجود دشمنی‌های سیاسی با خلافت عباسی، روابط فرهنگی که شاید ناشی از دین واحد بود، بین شرق و غرب همچنان ادامه یافت و رحله‌ها منقطع نشد.

سفرهای علمی دانش‌پژوهان به مشرق، به‌ویژه حجاز در حوزه علوم دینی از ستون‌های تربیت اسلامی در اندلس بود و جایگاه یک عالم دینی، ارتباط محکمی با سفرهای علمی او و دیدار با عالمان برجسته داشت و لازم بود که طلبه نزد استادان برجسته به قرائت و سماع بپردازد تا در علم خود ثقه و حجت به‌شمار آید. کسی که زحمت رحله را به جان می‌خرد، در جامعه اندلس جایگاه علمی مهمی به‌دست می‌آورد؛ زیرا توشه علمی جدیدی از دانش و فرهنگ اندوخته بود، جایگاه استادی کسب می‌کرد و غالباً اگر فقیه بود، منصب فتوا و قضاوت به‌دست می‌آورد و اگر اهل ادب بود، به مناصب دیوانی همانند وزارت و کتابت دست می‌یافت (برای نمونه، نک: ابن فرضی، ۱۳۷/۱، ۱۹۱، ۲۱۳). همه این موارد مشوق مهمی برای سفرهای علمی اهل اندلس به شرق، برای به‌دست آوردن جایگاه و موقعیت ممتاز در جامعه بود.

ورود مذهب مالکی به اندلس ابتدا از طریق فقهای بود که در دوره عبدالرحمان بن معاویه و هشام، فرزند او، برای بهره‌مندی از محضر مالک به مدینه رهسپار شدند و مدتی گاه طولانی مصاحب او بودند. سپس برخوردار از دانش وی به اندلس بازگشتند و اندیشه او را در آنجا گسترش دادند؛ از جمله این فقها می‌توان غازی بن قیس، زیاد بن عبدالرحمان شبطون و قرعوس بن عباس را نام برد (ابن قوطیه، ۵۵). غازی بن قیس در ابتدا از مذهب اوزاعی پیروی می‌کرد؛ اما پس از آنکه به حجاز رفت و نزد مالک بن انس،

موطأ را آموخت به مذهب مالکی گروید، سپس به اندلس بازگشت و موطأ مالک را در مراکز آموزشی اندلس تدریس کرد (همان جا). چنان که گفته شد، بعضی از منابع، زیاد بن عبدالرحمان اللخمی را اولین فقیهی دانسته‌اند که مذهب مالکی و موطأ او را در اندلس رواج داد (حمیدی، ۲۱۹/۱-۲۱۸).

با بررسی منابع تاریخی، رحله بسیاری از فقیهان اوزاعی مذهب اندلس به حجاز و شاگردی نزد مالک و اصحاب او مشاهده می‌شود که تحت تأثیر وی به مذهب مالکی گرویدند؛ همانند سعید بن عبدوس که نزد مالک در مدینه علم آموخت و هنگامی که به اندلس بازگشت، یکی از فقهای مالکی برجسته به‌شمار می‌رفت و به فضل علمش صاحب فتوای طلیطله شد (ابن فرضی، ۱۳۷/۱). از دیگر عالمانی که به مدرسه مالکی حجاز سفر علمی داشتند و تحت تأثیر آن از مذهب اوزاعی به مذهب مالکی گرویدند، می‌توان مصعب بن عمران، قاضی قرطبه را نام برد. او ابتدا در نشر روایات اوزاعی در قرطبه اهتمام داشت تا اینکه رهسپار مدینه شد و از مالک درس آموخت و استماع حدیث کرد و از آن پس به مذهب مالک روی آورد (النباهی، ۴۷-۴۵).

براساس کتب شرح احوال عالمان اندلس، بیشتر رحله‌هایی که اندلسیان در دوره امویان اندلس انجام داده‌اند، به‌ویژه در اواخر قرن دوم هجری و اوایل قرن سوم هجری که مذهب مالکی در حال کنارزدن مذهب اوزاعی است، به‌سوی مراکز است که در آن اندیشه مالکی غلبه دارد. از تحلیل شرح احوال کتاب تاریخ علمای اندلس ابن فرضی می‌توان اهمیت این رحله‌ها را در گسترش مذهب مالکی دریافت. بر اساس این کتاب، بیشتر رحله‌ها به سه مرکز علمی حجاز، قیروان و مصر بوده که در آنها اندیشه مالکی غلبه داشته است.

با ارزیابی رحله‌های کتاب ابن فرضی، نتایج در خور توجهی به‌دست آمد که بر اساس آن، می‌توان مراکز علمی مورد توجه طالبان علم و درجه اهمیت آنها را به‌خوبی شناخت. او در کتاب خود به شرح حال ۱۶۴۹ عالم اندلسی پرداخته که در ضمن آن به رحله‌های بعضی از آنان نیز اشاره کرده است. از مجموع شرح حال‌هایی که به مقصد رحله‌ها اشاره شده است،^۱ ۲۰۲ نفر سفر علمی خود را به سرزمین حجاز انجام دادند که تعداد زیادی از آنان، محضر مالک و اصحاب او را درک کردند و کاملاً تحت تأثیر مذهب وی و فضای

۱. در بعضی از شرح احوال عالمان اندلس در کتاب ابن فرضی به‌طور کلی به رحله به شرق اشاره شده و مقصد ذکر نشده که چنین مواردی در این آمار لحاظ نشده است.

دینی حاکم بر حجاز قرار گرفتند، این در حالی است که تنها ۵۵ نفر به عراق سفر علمی داشتند. نکته دیگر اینکه رَحله‌هایی که به عراق صورت گرفته، بیشتر برای کسب علمی همچون لغت و ادب بوده است؛ همانند رَحله فرج بن سلام به عراق که در آنجا کتاب *البيان و التبیین* جاحظ را آموخت و به اندلس آورد (ابن فرضی، ۲/۲۸۹). نمونه دیگر، محمد بن عبدالله بن غازی است که با هدف دیدار اصحاب لغت و معانی، و روایان شعر و اخبار رهسپار عراق شد (همان ۲/۶۶)؛ از این رو، عالمان اندلس کمتر تحت تأثیر فضای مذهبی حاکم بر عراق قرار می‌گرفتند. گرایش به مذهب فقهی عراق در اندلس چنان نادر بود که ابن فرضی اگر به ندرت فقیهی را بر این مسلک می‌یافت، ذکر می‌کرد؛ برای نمونه، در شرح حال زید بن بشیر می‌گوید: «فقیه بر مذهب کوفیان» (ابن فرضی، ۲۸۲/۱) یا درباره یکی دیگر از فقیهان می‌نویسد: «از نظر مشرب فکری بر مذهب عراقیان می‌رفت و علمش عراقی بود» (همان، ۲/۶۳۳).

بدیهی است که اندیشه و گرایش‌های دینی و فکری حجاز می‌توانست از طریق فقیهانی که در آن علوم دینی تحصیل می‌کردند، در اندلس اثر گذارد؛ به‌ویژه آنکه، آنان غالباً به اندلس بازمی‌گشتند و در حکم مروجان و منادیان مذهب مالکی عمل می‌کردند. یحیی بن یحیی لیثی یکی از معروف‌ترین این عالمان است. او دو رَحله به حجاز داشت و در هر دو رَحله از مصاحبت مالک بهره برد. مالک او را «عقل اندلس» لقب داده بود (ابن فرضی، ۲/۹۰۰). او پس از اینکه به اندلس بازگشت، آنچه در شرق آموخته بود، به‌ویژه موطأ مالک را در اندلس آموزش داد و در گسترش مذهب مالکی در اندلس، نقش مهمی ایفاء کرد؛ به‌گونه‌ای که او را بنیانگذار حقیقی مذهب مالکی در اندلس دانسته‌اند (کعوان، ۱۷۵).

عبدالملک بن حبیب (د. ۲۳۸ق.) یکی دیگر از فقیهانی است که در ترویج مذهب مالک در اندلس تأثیر مهمی داشت. او ابتدا علوم مقدماتی و فقه را نزد استادانی همچون عیسی بن دینار و دیگر اصحاب مالک بن انس در اندلس آموخت، سپس به مصر و حجاز رهسپار شد و در حلقه درس فقیهانی همچون ابومروان عبدالملک ابن ماجشون کسب علم کرد و سرانجام به اندلس بازگشت و شاگردان بسیاری بر اساس مذهب مالکی تربیت کرد (ابن فرضی، ۱/۴۶۱). عبدالملک بن حبیب نزد امیر عبدالرحمان بن حکم (حک: ۲۰۶-۲۳۸ق) منزلت بالایی یافت؛ به‌گونه‌ای که با حسادت فقهای دیگر روبه‌رو شد (ابن حیان قرطبی، ۱۸۵). درباره او گزارش شده است که پس از تدریس، وقتی از مسجد جامع قرطبه بیرون می‌آمد، حدود سیصد طلبه از پی وی خارج می‌شدند، در حالی که در

حلقه درس او چیزی جز کتاب‌های او و موطأ مالک نمی‌خواندند (قاضی عیاض، ۳۱/۳). در مغرب اسلامی به واسطه تعاملاتش با گرایش حدیثی و فقهی موجود در مدینه، زمینه‌های گسترش مذهب مالکی فراهم آمده بود. مذهب مالکی با تلاش‌های شاگردان مالک، همانند عبدالله بن غانم و بهلول بن راشد به افریقیه وارد شد، سپس به سرزمین‌های مغرب نیز نفوذ کرد. اندک‌اندک فقه مالکی در افریقیه به رسمیت شناخته شد و مدرسه فقهی قیروان با وجود عالمان مالکی همچون سعید بن سحنون (د. ۲۴۰ق.)^۱ به یکی از مهم‌ترین پایگاه‌ها و سنگ‌های مذهب مالکی در جهان اسلام تبدیل شد (مؤسس، ۱۶۴/۱). مذهب مالکی چنان در افریقیه به مرکزیت قیروان گسترش یافته بود که پیروان وفادار آن، پیروان مذهب ابوحنیفه را برنمی‌تافتند و آنان را با اصطلاح «مشارقه» یا «مشرقیین» (شرقی یا شرقی زده) گمراه می‌خواندند؛ به‌گونه‌ای که وقتی در مغرب گفته می‌شد «فلانی شرقی شده»، معنایش این بود که به مذهب ابوحنیفه گرویده و از راه راست منحرف شده است (همان، ۱۶۳). در عهد اغلبیان (۲۹۶ - ۱۸۴ق) در پی ایجاد ثبات سیاسی در افریقیه، حکومت با تمام قدرت از مذهب مالکی حمایت کرد؛ از این‌رو، گروه‌های فراوانی از مردم به مذهب مالکی گرویدند و مذهب غالب مردم افریقیه شد.

قیروان یکی از مقاصد مهم رحله‌های طالبان علوم دینی اندلس در دوره امویان به شمار می‌رفت. رحله‌های اندلسیان به قیروان و شاگردی در محضر استادان مالکی مذهب، فراوان مشاهده می‌شود. بدون شک، برجسته‌ترین فقیه مالکی قیروان، سعید بن سحنون، قاضی الجماعة حکومت اغلبی است که در تثبیت مذهب مالکی در افریقیه نقش مهمی داشت (ابن حیان قرطبی، ۱۸۹). او نزد عبدالرحمن بن القاسم، اشتهب بن عبدالعزیز و بسیاری از بزرگان مالکی، علم کسب کرد و در گسترش و رسمیت مذهب مالکی در مغرب و نیز از طریق شاگردانش در اندلس تأثیر مهمی داشت. او شاگردان زیادی تربیت کرد که تا پایان قرن چهارم هجری، بی‌واسطه یا باواسطه، متأثر از آراء و دیدگاه‌های او بودند. کتاب او با عنوان المدونه که تدوین موطأ مالک است و مهم‌ترین مسائل فقه مالکی در آن گردآوری شده تا مدت‌های طولانی اساس فقه مالکی در مغرب و یکی از مهم‌ترین منابع و متون درسی در اندلس به‌شمار می‌رفت (ربوح،

۱. نام کامل او ابوسعید سحنون بن سعید التنوخی معروف به سحنون است که در نشر مذهب مالکی در افریقیه نقش مهمی داشت و مناصب مهمی همچون ریاست دیوان قضا و ریاست مظالم را در افریقیه برعهده داشت (نک: قاضی عیاض، ۳۱۴/۴).

(۳۳۴). بسیاری از عالمان اندلسی همانند سلیمان بن نصر بن منصور و عمر بن موسی الکنانی که جزو هفت راوی معروف سخنون در اندلس بودند و عیسی بن دینار طلیطلی، از فقهیان برجسته اندلس (ابن فرضی، ۳۲۵/۱، ۵۴۱/۲) نزد او شاگردی کردند. ابن فرضی در کتاب خود، به شاگردی ۵۸ تن از عالمان اندلس نزد سعید بن سخنون اشاره کرده است که نقش او و مدرسه قیروان را در گسترش مذهب مالکی در اندلس به نیکی نشان می‌دهد (برای نمونه، نک: ابن فرضی، ۵۹/۱، ۶۷، ۲۹۳، ۲۱۵).

پس از حجاز و قیروان، مدرسه مالکی مصر نیز در نشر مذهب مالکی در اندلس تأثیر زیادی داشت و یکی از مهم‌ترین مراکز علوم دینی برای اندلسیان به‌شمار می‌رفت. در واقع، مصر دروازه شرق بود و دانش‌پژوهان از آنجا به شهرهای حجاز و عراق روانه می‌شدند. در کتب شرح احوال این دوره، سفرهای بسیاری از سوی عالمان اندلس به مقصد مصر مشاهده می‌شود که طی آن از استادان برجسته مالکی علم کسب می‌کردند (ضبی، ۴۰۱/۲؛ ابن‌البار، ۸۹؛ ابن فرضی، ۱۵۷/۱، ۱۷۹). عبدالرحمان بن قاسم عتقی (د. ۱۹۱ ق)، معروف به ابن قاسم، از اصحاب و شاگردان مالک بن انس، از جمله فقهایی است که بر فقهای اندلس تأثیر آشکاری داشت. ریاست مذهب مالکی در مصر با او بود و روایت‌هایش از مالک بن انس بسیار مورد توجه فقیهان اندلس قرار گرفت (ابن خلکان، ۱۲۹/۳). ابن قاسم در مذهب مالکی بسیار ثابت‌قدم بود و به همت او بود که مذهب مالک در مصر و مغرب گسترش یافت. سخنون بن سعید که پیش‌تر از او سخن به‌میان آمد، از شاگردان وی بود. کتاب *المدونه* ابن قاسم در فقه که از مالک بن انس روایت کرده است، جزو مهم‌ترین و ارزشمندترین متون درسی فقه در اندلس به‌شمار می‌رفت (همان‌جا). بسیاری از رجال مذهبی مالکی اندلس نزد او علم کسب کردند. او را به اینکه داناترین به علم مالک بود، ستوده‌اند (ابن فرضی، ۸۹۹/۲). فضل بن عمیره بن راشد (د. ۱۹۹ ق)، نمونه‌ای از دانش‌پژوهان پرتعداد اندلسی است که به مصر سفر کرد و نزد فقهای مالکی مصر، به‌ویژه عبدالرحمان بن قاسم شاگردی کرد و پس از بازگشت در اندلس عهده‌دار منصب قضاوت شد و با تدریس در مراکز آموزشی به ترویج مذهب مالکی پرداخت (حمیدی، ۳۲۷).

أشهب بن عبدالعزيز قیسی (د. ۲۰۴ ق) از دیگر فقهای برجسته مالکی و از شاگردان و اصحاب مالک بن انس است که همسو با ابن قاسم در مصر به ترویج مذهب مالکی پرداخت. بعد از ابن قاسم، ریاست مذهب مالکی در مصر با او بود و نقش مهمی در

تربیت شاگردانی داشت که از اندلس به مصر روانه می‌شدند؛ از جمله شاگردان مشهور اندلسی او می‌توان به عبدالملک بن حبیب و اسماعیل بن عمرو غافقی اشاره کرد (قاضی عیاض، ۴۷۷/۲).

در مجموع در مقایسه سه مدرسه مالکی مذکور، تأثیر دینی حجاز به صورت آشکار از سایر سرزمین‌هایی که با اندلس روابط فرهنگی داشت، بیشتر است؛ زیرا بیشترین رده‌ها و سفرهای علمی فقها و طالبان علم اندلس به مکه و مدینه بوده است و تعداد بسیاری از عالمان اندلس نزد مالک و اصحاب او شاگردی کردند که آنان هسته اولیه و مهم نشر مذهب مالکی را در اندلس به وجود آوردند. ابن خلدون نیز در تحلیل نشر مذهب مالکی در اندلس به خوبی به اهمیت سفرهای علمی اهل اندلس و نقش آن در گسترش این مذهب تأکید کرده است و درباره آن می‌نویسد:

اگرچه مذهب مالک در غیر اهل اندلس و مغرب نیز هست، لیکن اهل مغرب و اندلس به این مذهب مخصوص گشته و جز عدۀ اندکی غیر آن را پیروی نکرده‌اند؛ زیرا آنان غالباً به حجاز سفر می‌کردند و حجاز منتهای سفر آنان بود و مدینه در آن روزگار مرکز علم به‌شمار می‌رفت، ولی عراق بر سر راه ایشان نبود؛ از این‌رو، به فراگرفتن علم از عالمان مدینه اکتفا می‌کردند. شیخ و پیشوای مردم مدینه در آن روزگار مالک بود و پس از وی شاگردان او این مقام را داشتند؛ از این‌رو مردم اندلس به وی رجوع کردند و جز از وی، از طریقه دیگران که به آن دیار نرسیده بود، تقلید نکردند (۹۱۴/۲).

۲. برخورداری مذهب مالکی از حمایت حکومت

در طول تاریخ، یکی از عوامل اثرگذار و مهم در ترویج هر دین یا مکتب فقهی، حمایت سلسله‌های حکومتی از آنها بوده است؛ برای نمونه، پذیرش ترکان از مذهب ابوحنیفه، سبب شکوفایی این مکتب فقهی در قلمرو آنان شد یا حمایت خواجه نظام‌الملک طوسی از مذهب شافعی و تأسیس مدارس نظامیه به گسترش آن در قلمرو سلجوقیان کمک کرد. نمونه بارز دیگر، حمایت حکومت صفویه (۹۰۷-۱۱۳۸ق) از مذهب تشیع و رسمیت‌یافتن آن در ایران است که ایران را از کشوری با اکثریت اهل سنت به کشوری با اکثریت شیعه تبدیل کرد. ناگفته نماند که حمایت سیاسی حکومت از یک مذهب و فرقه، علاوه بر اینکه موجب ترویج آن فرقه می‌شد، دیگر فرقه‌ها را نیز تحدید می‌کرد. مذهب حنبلی از جمله مذاهبی بود که قدرتی حکومتی آن را تأیید و ترویج نمی‌کرد و

همین عامل، یکی از علل گسترش نیافتن این مذهب و در نتیجه، پیروان کمتر آن از دیگر مذاهب فقهی است (کلوذانی، ۱۳/۱).

اتفاق نظر مالک و امویان اندلس در مخالفت با خلافت عباسی در نضج مذهب مالکی در اندلس اثرگذار بود؛ عباسیان از مذهب حنفی پیروی می‌کردند و از سوی امام مالک از سیاست عباسیان ناخشنود بود و در عین حال رضایت خود را از هشام اول، حاکم اموی اندلس، و حسن سیرت او بیان کرده بود و این، امتیازی برای امویان اندلس محسوب می‌شد. گزارش شده است که یک سال پس از امارت هشام بن عبدالرحمان (۱۸۰-۱۷۲ق)، زیاد بن عبدالرحمان، یکی از فقهای اندلس در مدینه، به حضور مالک رسید و مالک از او درباره هشام پرسید و زیاد نیز از حسن سیرت او گفت؛ به گونه‌ای که مالک در مقابل بعضی از شاگردان اندلسی خود درباره هشام گفت: «از خداوند متعال مسئلت می‌کنیم که حرم ما را به مانند او زینت دهد» (ابن قوطیه، ۶۴)؛ از این رو، حاکمان اموی در حمایت و پیروی از مذهب مالک، انگیزه بسیاری داشتند و در سراسر دوره امویان اندلس حمایت از مذهب مالکی به صورت آشکار مشاهده می‌شود.

علاوه بر این، امویان اندلس همواره در پی واگرایی و هویتی متمایز از خلافت عباسیان بودند؛ چنان‌که این مهم با اعلام خلافت عبدالرحمان ناصر (۳۵۰-۳۰۰ق) در سال ۳۱۶ق شدت بیشتری یافت و حاکمان اموی پذیرش مذهب مالکی را برای دستیابی به این هدف نیکو یافتند؛ از این رو، در ترویج آن کوشیدند تا از این رهگذر بتوانند از نفوذ فقه حنفی در اندلس جلوگیری کنند؛ زیرا نفوذ آن می‌توانست، برای اقتدار خلافت عباسی زمینه‌ساز باشد. پرواضح است که پشتیبانی حکومت چگونه می‌توانست در نشر این مذهب اثرگذار باشد؛ از همین رو، بعضی از عالمان برجسته مالکی به دستگاه حکومت اموی اندلس نزدیک شدند و موقعیت ممتازی در حکومت به دست آوردند؛ چنان‌که تعدادی از شاگردان مالک در ساختار نهاد دینی حکومت به کار گرفته شدند (ابن قوطیه، ۶۵). در واقع، نوعی اتحاد و رابطه دوجانبه میان فقهای مالکی و حکومت اموی اندلس به وجود آمد؛ همان‌گونه که فقهای مالکی، حکومت اموی را تأیید می‌کردند، امویان اندلس نیز مذهب مالکی و فقهای آن را حمایت می‌کردند. در کتاب ابن فرضی در موارد مختلف به فقهایی اشاره شده است که پس از کسب علم، به‌ویژه از مراکز مالکی مذهب، مناصب مختلفی را عهده‌دار شدند (ابن فرضی، ۵۶۲/۲).

پشتیبانی از مذهب مالکی از دوره هشام بن عبدالرحمان (۱۸۰-۱۷۲ق) آغاز شد. هشام فردی دین‌دار بود و به عمر بن عبدالعزیز اموی تشبیه می‌شد (مقری، ۳۱۶/۱)؛ در

نتیجه، فقیهان برجسته این مذهب در حکومت او نفوذ فراوانی یافتند. یحیی بن یحیی لیثی مشاور امیر اموی بود و عزل و نصب کارگزاران مناصب دینی به او واگذار شده بود و کسی جز به رأی او برای این امور انتخاب نمی‌شد (ابن عذاری، ۸۰/۲، ابن حیان قرطبی، ۱۷۸)؛ به‌گونه‌ای که یحیی را شاهی بدون تاج در قرطبه نامیدند (ابن خلکان، ۱۴۴/۶). او علاوه بر نفوذ در حکومت، از پایگاه اجتماعی مستحکمی بین مردم برخوردار بود. بدیهی است او به‌خوبی از این فرصت برای نشر مذهب مالکی سود جست و هم‌کیشان خود را برای تصدی مناصب حکومتی مربوط به ساختار نهاد دین برگزید (ابن عذاری، ۸۰/۲) که این سبب شد بعضی از افراد جاه‌طلب به سودای به‌دست آوردن مقام و منصب به مذهب مالکی روی آورند (امین، ۲۹/۳). یحیی لیثی، شاگردان بسیاری در اندلس تربیت کرد که در کتاب تاریخ علمای ابن فرضی به دفعات بسیار، شرح احوال آنان آمده است (نک: ابن فرضی، ۳۳/۱، ۳۵، ۴۸). تعداد زیادی از شاگردان یحیی در مناصب مختلف حکومتی گماشته شدند که از آن جمله می‌توان به سعید بن بشیر معافری اشاره کرد که منصب قضاوت در قرطبه به او واگذار شد (همان، ۲۹۰).

سیادت و منزلت فقه‌های مالکی چنان در دوره هشام افزایش یافت که حکم، جانشین او (حک: ۲۰۶-۱۸۰ق) نتوانست با توجه به استبداد رأیی که داشت، چنین شرایطی را برتابد؛ از همین‌رو، نفوذ آنان را کاهش داد و تنها به انتخاب قاضیان از میان آنان اکتفا کرد (خشنی، ۷۳، ۷۶، ۸۵) و بیش از این اجازه دخالت در امور سیاسی را به آنان نداد. منابع تاریخی، گزارشی از جلسات مشورت حکم با فقها ارائه نمی‌کنند (علیزاده جورکوبه، ۵۹). گفتنی است که حکم با وجود این‌که علاقه‌ای به دخالت فقها در امور و مجالست با آنان را نداشت و بیشتر ترجیح می‌داد با ادیبان و شاعران همنشینی کند، همچنان بر اساس تعالیم مذهب مالک عمل می‌کرد (طوقش، ۱۸۸). بر همین اساس، فقیهان مالکی همچون طالوت فقیه^۱ و یحیی بن یحیی لیثی که با توجه به سیاست‌های دینی دوره هشام، حقی برای خود در قدرت قائل شده بودند، محرومیت خود را از قدرت برنتافتند و از شرایط فرهنگی بی‌ثبات در ربض استفاده کردند و با طرح فساد اخلاقی حکم، در شورش‌هایی که در قرطبه علیه او برپا شد، با هدف عزل او شرکت کردند (ابن قوطیه، ۷۱). این شورش به موفقیت دست نیافت، اما نشان‌دهنده جایگاه و نفوذ فقیهان

۱. طالوت از جمله فقهایی بود که نزد مالک شاگردی کرده بود. او در کنار فقه‌های دیگر در شورش ربض حضور داشت؛ اما پس از ناکام‌ماندن شورش گریخت و مدت یک‌سال نزد فردی یهودی و سپس نزد ابی البسام وزیر مخفی شد تا سرانجام مورد عفو امیر حکم قرار گرفت (ابن سعید مغربی، ۴۳).

در جامعه اندلس بود؛ چنان که می‌توانستند قیامی را علیه امیر رهبری کنند. البته، پس از مدتی رهبران دینی این قیام که از قرطبه گریخته بودند، مورد عفو قرار گرفتند (ابن سعید مغربی، ۴۳) که این خود گویای موقعیت ممتاز آنان در جامعه و حکومت است؛ به‌گونه‌ای که با وجود قیام علیه امیر اموی سرانجام بخشیده شدند، هرچند این بار حکم تلاش کرد، آنان را به خود نزدیک کند و رضایت آنان را به‌دست آورد.

بیشترین فقهای نامداری که در حکومت امویان اندلس نفوذ داشتند، مالکی‌مذهب بودند؛ برای نمونه، عبدالملک بن حبیب (د. ۲۳۸ق) در دوره عبدالرحمان بن حکم (حک: ۲۳۸-۲۰۶ق.) به قرطبه فراخوانده شد و در رأس فقیهان قرطبه قرار گرفت (ابن فرضی، ۴۶۱/۱) و عیسی بن دینار (د. ۲۱۲ق) اهل طلیطله، از مروّجان معروف مذهب مالکی، به فقیه اندلس شهرت یافت؛ این دو از فقهایی بودند که در این دوره مناصب مهمی در تشکیلات دینی حکومت به‌دست آوردند (ابن فرضی، ۲۹۰/۱).

قدرت فقهای مالکی چنان افزایش یافت که پیروان سایر مذاهب را در تنگنا قرار داد؛ به‌گونه‌ای که به بدعت‌گذاری و زندقه متهم می‌شدند و پیامدهای ناگواری همچون تبعید را برای آنان در پی داشت؛ برای نمونه، بقی بن مخلد قرطبی (د. ۲۷۶ ق)، که از بزرگ‌ترین فقیهان و محدثان اندلس به‌شمار می‌رفت، به‌هنگام بازگشت از شرق تألیفات فقهی امام محمد بن ادریس شافعی را نیز به همراه آورد (ذهبی، ۲۸/۱۳)؛ اما به‌آسانی نتوانست مذهب خود را در اندلس ترویج کند و هنگامی که کتابی در این زمینه نگاشت و اصول و مبانی فقه شافعی را در جامع قرطبه تدریس کرد، با خشم فقهای مالکی روبرو شد؛ بنابراین، او را نزد امیرمحمد بن عبدالرحمان (حک: ۲۸۳-۲۳۸ق) به بدعت‌گذاری متهم کردند و اتباع عوام خود را علیه او شورانیدند و خواهان قتل او شدند (ابن عذاری، ۱۱۰/۲-۱۰۹). او ابتدا ناگزیر به فرار شد؛ اما بعدها نامه‌ای به حاکم اموی نوشت و دلایل نگارش کتاب خود را توضیح داد و امیر نیز اجازه داد بقی بن مخلد در قرطبه تدریس کند (همان‌جا).

ابن فرضی نیز گزارش‌هایی از محدودیت‌های مذاهب دیگر ارائه داده است؛ از آن جمله در شرح حال زهیر بن مالک البلوی، اهل قرطبه، به‌طردشدن او از جامعه به‌سبب تمسک به مذهب اوزاعی و انحراف از مذهب اهل مدینه اشاره دارد (ابن فرضی، ۲۷۷/۱)، یا درباره حسن بن سعد الکتامی، اهل قرطبه، می‌گوید: «او به مذهب شافعی گرایش داشت و هنگامی که فتوا را دائر بر مذهب مالکی دید، خانه‌نشینی را ترجیح داد» (همان، ۲۰۱). مقدسی، معاصر دوره امویان اندلس درباره محدودیت‌های سایر مذاهب می‌نویسد:

«در اندلس مذهب و راه مالک رایج است. خود ایشان می‌گویند ما جز کتاب خدا و موطأً مالک نمی‌شناسیم. هرگاه ایشان بر شافعی یا حنفی دست یابند او را بیرون کنند و اگر یک نفر شیعی یا معتزلی و مانند آن بیابند، چه بسا او را بکشند» (مقدسی، ۲۳۶). به هر روی، نفوذ عالمان مالکی در حکومت با وجود بعضی پیامدهای نامطلوب، تأثیر بسیاری بر گسترش این مذهب در اندلس داشت.

علاوه بر این، حاکمان اموی اندلس با انتخاب و حمایت مذهب مالکی، ضمن واگرایی از خلافت عباسی تلاش کردند نوعی وحدت مذهبی بین مسلمانان اندلس به وجود آورند تا حتی‌الامکان از درگیری پیروان مذاهب مختلف اسلامی و پراکندگی فکری جلوگیری کنند. وحدت سرزمین اندلس به سبب منازعه مستمر آنان با همسایگان مسیحی خود، بسیار ضروری به نظر می‌رسید؛ از این رو، وحدت مذهبی، به نوعی زمینه‌ساز وحدت سیاسی بود و هر آنچه وحدت مذهبی اندلس را تهدید می‌کرد، خطری برای کیان سیاسی آن به‌شمار می‌رفت. در راستای این سیاست، حکم بن هشام تلاش کرد نفوذ فقها را در حکومت خود کاهش دهد؛ اما همانند پدرش برای حفظ منافع و مصالح حکومت همچنان از مذهب مالکی حمایت کرد؛ چنان‌که مذهب اوزاعی در دوره او به‌طور کامل از دیار اندلس برچیده شد.

امیر عبدالرحمان (حک: ۲۳۸-۲۰۶ق)، فرزند حکم، نیز در فرمانی به وزیر خود، عیسی بن فطیس، مذهب مالکی را برترین مذهب معرفی کرد و دستور داد از قوانین مذهب مالک پیروی شود و مخالفان فتوای مذهب مالکی را به برخورد شدید تهدید کرد (قاضی ابی الاصبغ، ۸۳). بر اساس گزارش منابع تاریخی، اختلافات مذهبی پیروان فرقه مختلف اسلامی در این منطقه از جهان اسلام، از سایر مناطق کمتر بوده است و این، سیاست امویان اندلس را در این زمینه موفقیت‌آمیز نشان می‌دهد و از وقوع قیام‌های مذهبی که می‌توانست سبب تشکیل حکومت‌های جدید شود، جلوگیری کرد؛ چنان‌که این اختلافات در مغرب اسلامی به‌پدید آمدن دولت‌های خارجی رستمیان اباضی در مغرب میانه و بنی مدرار در مغرب اقصی و همچنین حکومت فاطمیان شیعه منجر شد. ابن حزم در رساله‌ای که در فضایل اهل اندلس نگاشته و مقری آن را نقل کرده است، در ضمن رویکرد اهل اندلس به علم کلام به وحدت مذهبی اندلس نیز اشاره می‌کند و در این باره می‌گوید: «از آنجا که در بلاد ما دشمنی و نحله‌های مختلف وجود ندارد، علم کلام چندان رواج نداشته، ولی خالی از آن هم نبوده است و در ایشان قومی بوده‌اند که

به مسلک اعتزال گرویده‌اند و تألیفاتی داشته‌اند و ما (یعنی ابن حزم) که مذهب خود را از مذاهب اهل حدیث برگزیدیم، نیز تألیفی در علم کلام داریم» (مقری، ۲۱/۴).

۳. سازگاری طبیعت مردم اندلس با مذهب مالکی

طبیعت بیشتر اعرابی که در اندلس سکنا گزیدند، به‌سادگی گرایش داشت و از پیچیدگی گریزان بود و این چیزی بود که مذهب مالک به‌سبب تأکید بر قرآن، حدیث و سنت به آنان ارزانی می‌داشت. آنان بر پایه طبیعت بسیط قبلی خود، به‌پذیرش فتاوی و اجتهادات مذهب حنفی هیچ تمایلی نشان ندادند و گم‌شده خود را در مذهب اهل حجاز، یعنی مذهب مالکی یافتند که بر رأی و قیاس تکیه نداشت. ابن خلدون درباره این ویژگی مردم اندلس می‌گوید: «خوی بادیه‌نشینی بر مردم مغرب و اندلس غالب بود و به تمدنی که مردم عراق داشتند، روی نمی‌آوردند و به‌مناسبت وجه مشترک بادیه‌نشینی به اهالی حجاز متمایل‌تر بودند؛ به‌همین دلیل، مذهب مالکی در میان ایشان همچنان تازه باقی مانده و تغییراتی که در مذاهب دیگر روی داده و لازمه تمدن است، به آن راه نیافته است» (۹۱۳/۲).

این در حالی بود که در عراق، فقهای حنفی تساهل بیشتری داشتند و به‌رأی و قیاس اهمیت می‌دادند و این شاید بدین سبب بود که عراق محل تلاقی تمدن‌های بزرگ و زندگی اقوام مختلف و مرکز یک امپراتوری بزرگ بود که این امر، موجب بروز مشکلات و مسائل جدید و پیچیده‌ای می‌شد که حل آن به‌توسعه در اجتهاد و تفسیر نیازمند بود (نعنی، ۱۶۰).

خوی و طبیعت ساده مردم اندلس در توجه آنان به علوم نیز آشکار است. مردم اندلس در بسیاری از مظاهر تمدن، به‌ویژه در قرن چهارم هجری بسیار پیشرفت کردند؛ اما به فلسفه و علوم حکمی روی خوش نشان ندادند (نک: قاضی صاعد، ۲۶۴)؛ به‌گونه‌ای که می‌توان گفت اندلس در دوره امویان در زمینه علوم فلسفی توفیقی را به دست نیاورد که در این امر عامل قومیتی نقشی مهمی ایفا کرد. چنان‌که گفته شد، مردم اندلس به‌سبب داشتن روحیه و خوی بادیه‌نشینی به سادگی و ساده‌اندیشی گرایش داشتند؛ از این‌رو، به فلسفه و امور حکمی توجه چندانی نشان نمی‌دادند و نزد آنان ناپسند شمرده می‌شد (بخشی استاد و لطیفی، ۶۲). گرایش به علوم عقلی چنان نزد مردم و فقیهان ناپسند بود که اهل فلسفه به الحاد متهم می‌شدند؛ برای نمونه، محمد بن عبدالله جبلی،

مشهور به ابن مسرّه (د. ۳۱۹ ق.) و اهل قرطبه که نخستین شخصیت برجسته فلسفه در اندلس به‌شمار می‌رود و در حقیقت مطالعات فلسفی در اندلس به‌صورت غیر علنی و در قالب اندیشه‌های معتزلی و تفاسیر باطنی با او آغاز می‌شود، با توجه به فضایی که در اندلس حاکم بود، ناچار شد از مردم کناره‌گیری کند و در صخره‌های کوه سیرا مورنا به زهد و ریاضت مشغول شود که به این سبب به جبلّی شهرت یافت. با وجود این، به کفر و الحاد متهم و به این سبب ناچار شد به بهانه سفر حج جلای وطن کند و به شرق بگریزد (کربن، ۲۵۸).

عامل دیگر دوری مردم اندلس از تأملات عقلی و فلسفی و گرایش به سادگی را می‌توان محیط جغرافیایی و فرهنگ بومی و محلی‌ای دانست که اندلس در آن واقع شده بود. مسلمانان بر سرزمینی غلبه یافته بودند که پیش از آن در دست اقوام ویزیگوت قرار داشت که دارای فرهنگ ارزشمندی نبودند و علوم عقلی در آن جایگاهی نداشت؛ بنابراین، نتوانسته بود روح و میراث خردگرایی پیشین اروپا را به اندلس منتقل کند (بخشی استاد و لطیفی، ۶۲). علاوه بر این، اندلس را سرزمین‌هایی احاطه کرده بود که در آنها عقل‌گرایی دوره مصیبت‌بار بعد از سقوط امپراتوری روم را سپری می‌کرد و دیگر از شکوفایی ناب فلسفه یونان بهره‌ای نداشت. مدارس حکمت تعطیل و تدریس فلسفه ممنوع شده بود و فیلسوفان در تنگنا قرار گرفته بودند؛ به‌گونه‌ای که مؤرخان اروپایی این دوره را «دوره تاریکی» نامیده‌اند (کرومبی، ۱۷) که گویای انزوای عقل و فلسفه در میان همسایگان اروپایی اندلس است. بی‌گمان، چنین محیطی در اندیشه مردمان اندلس اثرگذار بود. همان‌گونه که گفته شد، طبیعت بیشتر مردم اندلس از اجتهاد و قیاس جدید دور بود؛ از این‌رو، مردم اندلس مذهب مالکی را مکمل شخصیت سرزمین و بخشی از قومیت خود یافتند.

نتیجه

رحله‌ها، نقش مهمی در شکوفایی مذهب مالکی در اندلس ایجاد کرد و بر حیات دینی و فکری اندلس بسیار اثر گذاشت. در حقیقت می‌توان گفت از میان عوامل مورد مطالعه در این نوشتار، مرحله بنیادی‌ترین عامل ترویج و تسلط مذهب مالکی در این سرزمین به‌شمار می‌آید. مرحله‌ها به‌صورت گسترده از دوره هشام بن عبدالرحمان آغاز شد و اتصال مستمری را بین مراکز آموزشی اندلس و مدارس فقه مالکی، حجاز، قیروان و مصر برقرار

کرد؛ از این‌رو، نوشته‌های فقهی این سرزمین‌ها که نویسندگانشان غالباً از اصحاب و شاگردان مالک بودند، به اندلس آورده شدند که در این امر، مدرسه مالکی حجاز اثرگذارتر از مدارس دیگر بود و بیشترین رحله‌ها نیز در این سرزمین صورت گرفت. فقیهان اندلس به مطالعه در زوایای مختلف فقه مالکی پرداختند و در این زمینه آثار شاخصی در فقه مالکی پدید آوردند. به واسطه این عالمان، فقه مالکی در مراکز آموزشی اندلس که حلقه‌های درس مساجد مهم‌ترین آن بود، تدریس گردید و اندک‌اندک در جامعه اندلس فراگیر شد و گستره آن از یک مذهب فقهی صرف فراتر رفت و به یک عنصر فرهنگی مهم تبدیل شد.

بنابر آنچه گفته شد، عامل سیاسی و دشمنی حکومت امویان با خلافت عباسی و جست‌وجوی هویتی واگرا نیز در فراگیر شدن مذهب مالکی بسیار اثرگذار بود. با حمایت حکومت امویان اندلس از مذهب مالکی، این مذهب در سطح حکومتی نیز به سیادت رسید و اساس قانون‌گذاری اندلس قرار گرفت و نفوذ فقیهان مالکی به گونه‌ای افزایش یافت که مناصب مختلف در ساختار نهاد دینی حکومت و گاه در تشکیلات دیوانی غالباً به فقیهان مالکی محدود شد؛ چنان‌که بعضی برای دستیابی به مناصب حکومتی تغییر کیش دادند. این امر، با وجود بعضی از پیامدهای نامطلوب، از جمله محدود شدن گستره مذاهب دیگر، به نهادینه شدن مذهب مالکی در اندلس بسیار یاری رساند؛ به گونه‌ای که در قرن سوم، مذهب مالکی به صورت کامل در اندلس حاکمیت یافت.

افزون بر این، عامل قومیتی نیز در پذیرش مذهب مالکی در اندلس اثرگذار بوده است. طبیعت مردم اندلس که به سادگی گرایش داشت و از پیچیدگی دوری می‌کرد با مذهب مالکی به سبب تأکید بر قرآن و حدیث، بیشتر سازگاری داشت تا مذهبی مثل حنفی که بر رأی و قیاس تأکید می‌کرد. البته، اهمیت این عامل در مقایسه با نقش عالمان اندلس و پیشتیبایی حکومت از مذهب مالکی کم‌رنگ‌تر است.

منابع

- ابن البار قضاعی، محمد، *التکمله لکتاب الصله*، بیروت: مکتبه الاندلسیه، ۱۴۱۰.
- ابن حیان قرطبی، *المقتبس من أنباء اهل الاندلس*، تحقیق محمود علی مکی، قاهره: لجنه احیاء التراث الاسلامی، ۱۱۹۴/۱۴۱۵.
- ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد، مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.
- ابن خلکان، ابوالعباس شمس الدین احمد، *وفیات الاعیان و أنباء أبناء الزمان*، تحقیق احسان عباس، بیروت: دارصار، ۱۹۷۲.
- ابن سعید مغربی، *المغرب فی حلی المغرب*، تحقیق شوقی ضیف، قاهره: دالمعارف، بی تا.
- ابن عذاری مراکش، محمد بن محمد، *البيان المغرب فی اخبار الاندلس و المغرب*، تحقیق لوئی پرونسال، لیدن: بی تا، ۱۸۴۹.
- ابن فرضی، *تاریخ علماء اندلس*، تصحیح ابراهیم الیابری، قاهره و بیروت: دارالکتاب المصری، دارالکتاب اللبنانی، ۱۹۸۹.
- ابن قوطیه، ابوبکر محمد بن عمر، *تاریخ فتح اندلس*، ترجمه حمیدرضا شیخی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۷۸.
- امین، احمد، *ظهر الاسلام، مصر: نهضة المصریه*، ۱۹۹۲.
- البتونی، محمد لیب، *رحله الاندلس*، مصر: دارالکتاب، بی تا.
- بخشی استاد، موسی الرضا و عبدالحسین لطیفی «واکاوی علل عدم اقبال به فلسفه در دوره امویان اندلس»، *تاریخ فلسفه*، سال نهم، شماره ۳۵، ص ۴۷-۶۸، زمستان ۱۳۹۷.
- بیضون، ابراهیم، *الدوله العربیه فی اسبانيا من الفتح حتی سقوط الخلافه*، بیروت: دارالنهضة العربیه للطباعه و النشر، ۱۹۸۶.
- ربوح، عبدالقادر، «المذهب المالکی بالاندلس من الظهور الی عصر التمكن و السیاده»، *مجله المعارف للبحوث و الدراسات التاريخیه*، العدد ۱۹، صص ۳۱۶-۳۵۰، خریف ۲۰۱۵.
- ذهبی، شمس الدین محمد، *سیر اعلام النبلاء*، تحقیق شعیب الارنؤوط و حسین الاسد، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۱۳.
- حمیدی، ابوعبدالله محمد بن فتوح بن عبدالله، *جذوه المقتبس فی تاریخ علماء الاندلس*، تحقیق بشار عواد معروف؛ محمد بشار عواد، تونس، دارالمغرب اسلامی، ۲۰۰۸.
- خشنی، ابی عبدالله محمد بن حارث، *قضا قرطبه*، صححه سید عزت العطار الحسینی، مکتبه المثنی بیغداد و مکتبه الخانجی قاهره، ۱۳۷۲ق.
- ضبی، احمد بن یحیی، *بغیه الملتبس فی تاریخ رجال اهل الاندلس*، بیروت: مکتبه الاندلسیه، ۱۴۱۰ق.
- طبری، محمد بن جریر، *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: نشر اساطیر، ۱۳۷۵.
- طقوش، محمد سهیل، *تاریخ مسلمین فی الاندلس*، بیروت: دارالنفائس، ۲۰۰۸.
- علیزاده جورکویه، زینب، «نقش فقهای مالکی و مولدون در شورش رضی در اندلس بر اساس نظریه تحول انقلابی چالمرز جانسون»، *تاریخ و فرهنگ*، سال ۴۸، شماره ۹۶، ص ۷۱-۵۳، بهار و تابستان ۱۳۹۵.

- عنان، محمد عبدالله، تاریخ دولت‌های اسلامی در اندلس، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: انتشارات کیهان، ۱۳۶۶.
- قاضی صاعد اندلسی، ابوالقاسم احمد، التعریف بطبقات الامم (تاریخ جهانی علوم)، ترجمه غلامرضا جمشیدنژاد، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳.
- قاضی عیاض، عیاض بن موسی، ترتیب المدارک و تقریب المسالك لمعرفة اعلام مذهب مالک، به کوشش احمد بکیر محمود، بیروت: دار مکتبه الحیاه، ۱۳۸۷.
- کرین، هانری، تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه جواد طباطبایی، تهران: انتشارات کویر ۱۳۸۰.
- کرومبی، آ. سی. از اوگوستن تا گالیله، ترجمه احمد آرام، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۱.
- کعوان، علی عبدالسلام سعد، أشهر علماء الاندلس الذين كانت لهم رحله الى المشرق الاسلامی فی القرنين الثالث و الرابع الهجريين، رساله الماجيستير، كليه الآداب، جامعه الفاتح، الجماهير الليبيه الشعبيه، ۲۰۰۷.
- کلودانی، محفوظ بن احمد، التمهيد فی اصول الفقه، تحقيق مفيد محمد ابوعمشه، محمد بن علی ابراهيم. مکه: جامعه ام القرى، ۱۴۲۱ق.
- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد، احسن التقاسيم فی معرفه الاقاليم، قاهره: مکتبه مدبولی، ۱۹۹۱.
- مقری تلمسانی، نفخ الطيب من غصن الاندلس الرطيب، مصر: دارالكتاب، ۱۴۰۱ق.
- مونس، حسین، تاریخ و تمدن مغرب، ترجمه حمیدرضا شیخی. تهران: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۹۰.
- النباهی، ابوالحسن عبدالله بن حسن، تاریخ قضاة اندلس، بیروت: دارالآفاق، ۱۹۸۳.
- نعنی، عبدالمجید، دولت امویان در اندلس، ترجمه محمد سپهری، تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۰.